خاطرات سردار ظفر

بختیاری، خسروخان

در سال 1299 شمسی مطابق با 1339 قمری سیم برج حوت واقعه‏ای روی داد که از نوشتن آن ناگزیرم.

پس‏ازآنکه دولت از بازگرفتن گیلان از تصرف میرزا کوچک که به معاونت روسها مسخر کرده بود ناامید شدند و انگلیس هم دید ایرانیها نمیتوانند کاری از پیش ببرند شاه و رئیس- الوزرا را فریب داده نقشهء محرمانه را کشیدند.یک دسته قزاق ایرانی به ریاست سرتیپ‏ رضا خان(اعلیحضرت پهلوی)آمدند تهران،احمد شاه هم از این کار باخبر بود.من‏ خودم از احمد شاه شنیدم که گفت من خبر از این کودتا داشتم ولی نه باین قسم که رفتار کردند.

قزاقها"هزار نفر بیش نبودند نخست سید ضیاء الدین مدیر دو روزنامه شرق و برق‏ پسر سید علی آقا یزدی رفت قزوین قرار این کار را با سرتیپ رضا خان داد...شبانه‏ قزاقها وارد تهران شدند.فردای آن‏شب سید ضیاء الدین رئیس الوزرا شد و رضا خان سردار سپه و رئیس کل قوا شد.

تهران را بی‏زدوخورد گرفتند.در نظمیه آژانها خواستند دست‏وپائی بکنند دو سه نفر کشته و زخمدار شدند.در همان شب تمام دروازه‏های شهر را گرفتند و نمیگذاشتند هیچکس از شهر بیرون رود تلگراف و تلفن توقیف شد تا چندروز خبری از تهران به ایالات‏ و ولایات نمیرفت.در همهء گذرها توپ گذارده بودند بامداد همانروز پیش از برآمدن‏ آفتاب سپهدار رئیس الوزرا خود را به سفارت انگلیس رسانید و دانست او را فریب دادند. از کرده پشیمان بود پشیمانی سودی نداشت.قزاق درب سفارتخانه‏ها گذاردند که کسی‏ برای تحصن نرود و اغلب اعیان و اشراف و چند نفر از بازاریها را گرفتند.شایستهء این‏ کار کسی به‏غیراز سرتیپ رضا خان نبود چون او به تهران آمد اوضاع دیگرگون شد و زمام مهام ملک و ملت بدست باکفایت مردی لایق و قابل افتاد و از لیاقت و کفایتی که داشت مالک‏ تاج‏وتخت ایران شد.

اشخاصی که در کودتا گرفتار شدند از اعیان و اشراف و شاهزادگان و غیره بسیار بودند و چندنفری که اسامی آنها مرا در خاطر بود ثبت افتاد:

شاهزاده عین الدوله-شاهزاده فرمانفرما-شاهزاده نصرت الدوله-شاهزاده عباس‏ میرزا-سعد الدوله-محمد ولیخان سپهدار اعظم-ابو الفتح خان سردار اعظم-سردار معظم تیمور تاش-قوام الدوله صدری-حاج محمد تقی بنکدار-امیر نظام همدانی- امیر اسعد پسر ولی خان-سید حسن مدرس-آقا شیخ حسین یزدی-حشمت الدوله طباطبائی.

اینها که اسامیشان نوشته شد در خاطر مانده بودند وگرنه گرفتاران چندین برابر اینها بودند.

قوام السلطنه والی خراسان بود.کلنل محمد تقی خان را گرفته فرستاد تهران. صارم الدوله را هم که حاکم کرمانشاه بود گرفته آوردند عراق که دستگاه سید ضیاء الدین بهم‏ خورد.سید حسن مدرس و شیخ حسین یزدی را قزوین فرستادند مابقی گرفتاران در نظمیه و شمیران حبس بودند تا مدت سه ماه پس از سه ماه سید ضیاء الدین معزول شد و تبعید شد به‏ فرنگستان از خوانین بختیاری صمصام السلطنه و من و امیر جنگ در تهران بودیم سردار جنگ و سردار اشجع آمده بودند تا نزدیک اصفهان،آنجا از اوضاع تهران خبر شده برگشتند به بختیاری رفتند.سردار محتشم بااینکه میدانست سید ضیاء الدین با او دشمن است از اصفهان بیرون نرفت و دامن حکومت اصفهان را از دست رها نکرد.از حال ما هم بی‏خبر بود نمیدانست که ما را هم گرفته‏اند یا آزادیم.از سید ضیاء الدین اجازه گرفته باصفهان و بختیاری تلگراف کردیم که ما آزادیم.

سید ضیاء الدین با من همراهی داشت.وعدهء حکومت اصفهان را بمن داد که سردار محتشم را معزول کرده مرا منصوب کند چون من در این‏وقت با سردار محتشم اتحاد داشتم‏ قبول نکردم.

سفیر انگلیس کس فرستاد که خوانین بختیاری در یکجا حاضر شوند که با آنها کار داریم.من و امیر جنگ به خانه صمصام السلطنه رفتیم مترجم سفیر انگلیس آمده اظهار داشت از قول سفیر که اولا"بنویسید به اصفهان که کسان شما در آن حدود حرکت خلاف‏ انتظاری نکنند.دوم اینکه این کار بشمار زیان ندارد و آسوده‏اید.سوم اینکه ما انگلیسها شما بختیاری‏ها را همه‏وقت لازم داریم و این را هم بدانید که ما انگلیسها از این کودتا خبر نداریم.

من در جواب او گفتم سه مطلب اول صحیح است ولی اینکه می‏گوئید ما از این کودتا خبر نداریم باورکردنی نیست.

چهار روز پس‏ازآن باران بسیاری باریدن گرفت.پلهای بین اصفهان و تهران را خراب کرد من چند نفر ملازم شناگر داشتم فرستادم زیر پل شور معروف به پل شاه‏عباسی‏ سینی بستند و مردم را با سینی از آب میگذرانیدند.سینی کلک کوچکی است که بختیاریها از مشک و چوب درست کرده مردم را از آب میگذرانند.سالار ظفر پسرم را فرستادم اصفهان‏ لاستیکهای اتوموبیل را باد کرده از آب گذار کرد تا ده روز کسی نمیتوانست از آب رودخانه‏ شور عبور کند.

آقا سید ضیاء الدین چندین کرت بمن حکومت اصفهان را تکلیف کرد و من قبول نکردم. به شکارگاه جاجرود نزد آقای مستوفی الممالک رفتم.ده روز در شکارگاه بودم پس از ده‏ روز به شهر برگشتم.در این‏وقت سید ضیاء الدین جهانشاه خان افشار را میخواست دستگیر کند من هم از او توسط میکردم و نمی‏پذیرفت جهانشاه خان هم در همان‏وقت آمد تهران چند نفر قزاق فرستادند سر راه بر او گرفتند و با او جنگ کردند ملازمین جهانشاه خان تسلیم‏ شدند امیر افشار هم دستگیر شد.چهل‏هزار تومان همراه داشت غارت کردند.جهانشاه‏ خان هم محبوس شد.من هم آنی آسوده نبودم و برای استخلاص او کوشش می‏کردم.

علی اصغر خان سردار فاتح پسر امیر افشار بمنزل من پناهنده شد.آقا سید ضیاء الدین‏ کس فرستاد او را دست‏بسته از من خواست.من جواب دادم بهتر اینست من و او هر دو را ببرند حبس کنند وگرنه من تازنده باشم نمیگذارم او را باین ذلت از منزل من ببرند.پس از کشمکش‏ بی‏اندازه من بر سید ضیاء فائق آمدم و او را آزادانه در منزل خود نگاه داشتم پدرش امیر افشار با من دوست صمیمی بود مردی لایق و کارآمد بود ولی علی اصغر خان درحقیقت‏ قابل تعقیب و گرفتاری نبود هیچ‏لیاقت و قابلیت نداشت.

سردار فاتح ما هم از اصفهان آمد تهران برای کار سردار محتشم ولی سید ضیاء دیگر کاری از دستش برنمیآمد.رضا خان سردار سپه بواسطهء استعداد ذاتی و لیاقت فطری وزیر جنگ و رئیس کل قوا شد سید ضیاء الدین معزول و مغضوب،بیست‏وپنجهزار تومان خرج‏ راه باو داده از راه بغداد فرستادند اروپا.گرفتاران تمام از بند رها شدند.میرزا احمد خان قوام السلطنه رئیس الوزرا شد دیگر هرچه می‏کرد سردار سپه میکرد.